



مطلع الصباحتین و جمع الفصاحتین

علی صدراایی نیا

یکی دیگر از متون حدیثی شیعه که نسخه کاملی از آن در دست نیست، کتاب مطلع الصباحتین و مجمع الفصاحتین

به جامعه مذهبی و اهل علم و تحقیق، عرضه گردد. **إن شاء الله!**

است. این کتاب که از مجموعه های

مؤلف **امام صدرا**

مؤلف این اثر ارزشمند، شیخ ابوالسعادات اسعدبن عبدالقاهر بن اسعدبن محمد بن هبة الله بن حمزه اصفهانی، ملقب به «شَقْرَوَه» است.

ارزشمند حدیثی شیعه و تالیف یافته نیمه اول قرن هفتم هجری (به قلم یکی از عالمان سرشناس شیعی) است، متأسفانه تاکنون از دید محققان شیعی به دور مانده و هیچ نسخه کاملی از آن، معرفی نشده است.

در باره نام پدران و لقب وی و علت اشتهارش به شَقْرَوَه، در منابع، اختلافات زیادی مشاهده می گردد. نزدیک ترین مرجع به عصر مؤلف که یادی از وی در آن شده، کتابهای زاهد و عارف بزرگوار شیعه رضی الدین بن طاووس حلی

در این مقال، باب بحث را در موضوع این کتاب ارزشمند و مؤلف آن و قطعه های بازمانده از آن می گشاییم تا مگر روزی به دست محققان، شناسایی و



ما احسن ما زار بلا ميعاد
يختال كغصن بانه ميّادا
ما طلّ وما بلّ غليل الصادي
حتى قرب البين ونادي الحادي.^۲
نقل ابن فوطی با نقل ابن طاووس در
این که جدّ وی به شَفْرَوَة یا شَفْرَوِيَه
معروف بوده، برابر است.

آنچه مسلم است، اینکه لقب جدّ
مؤلف، شفروه است؛ اما در اینکه این
لقب مربوط به جدّ اوّل یا جدّ اعلاّی وی
بوده، اختلاف وجود دارد. از گفته های
ابن طاووس و ابن فوطی که نقل گردید،
ظاهر می شود که این لقب، مربوط به جدّ
اوّل وی است.^۳

ولی افندی در ریاض العلماء، نام جدّ
وی را اسعد ذکر نموده و استاد فقید سیّد
عبدالعزیز طباطبایی، در مقاله عالمانه
خود، نام اجداد وی را چنین برشمرده
است:

۱. ریاض العلماء، افندی: ۸۲/۱

۲. مجمع الآداب فی معجم الالقاب،

ابن فوطی، با تحقیق محمد الکاظم:

۳۳/۲ (شرح حال شماره ۹۸۲).

۳. ریاض العلماء: ۸۲/۱

است. ابن طاووس که از مؤلف، اجازه
روایتی دارد، در کتابهای خود در موارد
متعدّد از وی یاد نموده و نقل حدیث
می کند؛ از جمله در کتاب الیقین خود،
وقتی از تفسیر محمد بن ماهیار یاد
می کند، گوید:

وهذا الكتاب (تفسیر محمد بن
ماهیار) آرویه بعدة طرق، منها عن
الشيخ الفاضل اسعد بن عبدالقاهر
المعروف جدّه بشفرويه الإصفهاني،
حدثني بذلك لما ورد الي بغداد في
صفر سنة خمس وثلاثين وستمئة
بداري بالجانب الغربي من بغداد.^۱

مطابق این نقل، جدّ مؤلف به شَفْرَوِيَه
معروف بوده است.

پس از ابن طاووس، ابن فوطی در
کتاب مجمع الآداب، شرح حال کوتاهی
از مؤلف ذکر نموده، با این عبارت:

عمادالدين ابو الفضل اسعد بن
عبدالقاهر بن شَفْرَوَة الإصفهاني
الاديب من البيت المعروف بالشعر
والادب والتبحر في لغات العرب
وله ديوان بالفارسية. قرات بخطه
في مجموع لبعض الاصحاب:



نقطه دار و قاف است، ولی از تاریخ گزیده، شفروه نقل شده که به عوض قاف، حرف ف باشد. از تذکره دولتشاهی نیز سفروه نقل شده که با فا و سین بی نقطه باشد و ظاهر بعضی تردد این لغت مابین شقروه و شقوره می باشد و به هرحال، وجه این شهرت، به دست نیامد.^۴

۳- «اما لفظ شفروه که در اصح نسخ تذکره تقی الدین کاشانی و در چندین موضع از المعجم فی معاییر اشعار المعجم شمس قیس و در تاریخ گزیده، شفروه (با شین و فاء و راء مهمله و واو و هاء) نوشته شده است. ولی نه ضبط حرکات این کلمه به طور یقین معلوم است، نه مقصود از آن. اما ضبط حرکات آن از این دو هیئت نباید بیرون باشد: شُفْرَوَه (به ضمتین و سکون راء) یا شَفْرَوَه (به فتحتین و سکون راء) و از لفظ ادبای ایران، هردو هیئت مسموع شده؛ اما

۴. مجله تراثنا، شماره ۲۹، ص ۴۹، مقاله «فی رحاب نهج البلاغه».

۵. تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی: ۱۰۲/۱

۶. ریحانة الادب: ۱۹۲/۳

أبو السعادات أسعد بن عبدالقاهر بن أسعدين محمد بن هبة الله بن حمزة الإصفهانی الملقب شَفْرَوِيَه.^۴

خاندان شفروه

آنچه از کتابهای تاریخ به دست می آید، این است که خاندان شفروه در قرن ششم و هفتم هجری، مشعلدار علم و ادب در اصفهان بوده اند و شخصیت‌های علمی و ادبی چندی از این خاندان به ظهور رسیده اند که در کتابهای تراجم مسطور است.

اما شفروه چیست و به چه معناست؟ در کتابها درباره این لفظ، نظریه روشنی ارائه نشده است و هریک از محققان، آن را به صورتی شرح و تفسیر نموده اند. نمونه هایی از نظریه ها در موضوع این لفظ عبارتند از:

۱- «شَفْرَوَه: این کلمه مرکب از دو جزء است و جزء دوم آن از «به» گرفته شده؛ مانند روزبه و خردادبه و دادبه و نظایر آن».^۵

۲- «اما لفظ شقروه که شهرت صاحب ترجمه است، به نوشته اکثر، با شین



مقصود ازین کلمه، ظاهراً شفروه نام یکی از اجداد صاحب ترجمه است. ولی آیا این چه علمی است و از چه لغتی است، معلوم نیست.^۷

منظور از لفظ شفروه هر چه باشد، دو امر روشن و آشکار است:

اول، اینکه این لفظ، نام دهی است از دهستان جرقویه اصفهان، بدین تلفظ: شَفْرَوَه.^۸

دوم، آنکه نام یک خاندان علمی است در اصفهان در قرن ششم و هفتم هجری و از این خاندان، این افراد در کتابها ذکر شده اند:

(۱) شرف الدین شَفْرَوَه ای: شرف الدین عبدالمؤمن محمد بن فضل الله بن هبة الله بن محمد بن هبة الله بن حمزه شفروه اصفهانی، از شاعران پارسی گوی قرن ششم هجری و نویسنده «اطباق الذهب فی المواعظ والخطب» است که مقابل «اطباق الذهب» زمخشری نوشته است. او را دیوانی است به فارسی، قریب ۸۰۰۰ بیت، که نسخه هایش فراوان است.^۹

(۲) مجدالدین ابوالمجد عبداللطیف

بن هبة الله بن شفروه اصفهانی.^{۱۰}

(۳) عزالدین شفروه.^{۱۱}

(۴) ظهیرالدین عبدالله بن شفروه،

پسرعموی شرف الدین شفروه ای.^{۱۲}

(۵) فخرالدین ابواحمد سلیمان بن

شمس الدین محمد بن شفروه اصفهانی

الادیب.^{۱۳}

(۶) معزالدین علی بن اسعد بن

عبدالقاهر شفروه اصفهانی.^{۱۴}

۷. تعلیقات لباب الالباب عوفی از علامه محمد قزوینی: ۱/ ۳۵۹-۳۵۸، با تلخیص.

۸. لغت نامه دهخدا، ماده «شَفْرَوَه».

۹. برای شرح حال وی، ر. ک: فرهنگ

سخنوران: ۲۹۶؛ لغت نامه دهخدا، ماده

«شفروه ای»، لباب الالباب عوفی: ۲۹۶؛

تاریخ نظم و نشر در ایران، نفیسی:

۱/ ۱۰۲؛ ریحانة الادب: ۳/ ۱۹۲؛ تذکره

دولت شاه سمرقندی: ۱۱۷

۱۰ و ۱۱. تاریخ نظم و نشر: ۱/ ۱۰۲

۱۲. تاریخ نظم و نشر: ۱/ ۱۰۲؛ لباب الالباب

عوفی: ۱/ ۲۷۳ و ۳۶۰؛ ریحانة الادب

۴/ ۷۴

۱۳. مجمع الآداب فی معجم الالقاب: ۳/ ۲۷

(شرح حال ش ۲۱۱۵).

۱۴. همان: ۵/ ۳۴۲ (شرح حال ۵۲۲۱).



بوده است، چنانکه باز در مقدمه همان

کتاب در ادامه مطلب گوید:

و کنت یومئذ عند مخدومی بالقلعة

الوشاقیة.

او در هنگام هجوم مغول در دستگاه

حاکمی مشغول به کار بوده و چون آن

حاکم در قلعه و شاقیة بوده، او نیز در

همان قلعه ساکن بوده است. او می گوید

بعد از هجوم مغول، حاکم به وی دستور

می دهد که از طرف او به نزد سران مغول

رفته، پیام انقیاد و تبعیت او را از

مغولان، به اطلاع آنها برساند و شهر را

تحویل آنها بدهد؛ ولی شیخ از قبول این

مأموریت سرباز زده، به همین دلیل

اموالش مصادره و خود محبوس

می گردد.

از طرف دیگر می دانیم که در هنگام

هجوم مغول، دو فرقه حنفیان و شافعیان

در اصفهان، صاحب قدرت و با هم در

مخاصمت بودند و شافعیان، اصفهان را

تسلیم مغولان نمودند:

با نفوذ روزافزون دو خاندان صاعدی

و خجندی که اوکی حنفی و دومی

شافعی مذهب بودند ... در سال

شرح حال مؤلف

مؤلف مورد بحث ما نیز از خاندان شفروه

اصفهانی است. از شرح حال وی اطلاع

اندکی در دست است و چون عصر وی

مصادف با هجوم مغول بوده، زندگینامه

وی مانند اغلب دانشمندان همعصرش در

هاله ای از ابهام قرار دارد. آنچه با تتبع در

کتابها از شرح حال وی به دست می آید،

چنین است:

او در اصفهان متولد شده و در همین

شهر نشو و نما یافته، چنانکه در مقدمه اثر

خود (مطلع الصباحین) گوید:

وجائت عساكر الكفار بجماهيرها

وطائفة التتار بحذافيرها الى اصفهان

التي هي بها مسكنتي ومسقط رأسي

وبها اهلي واولادي واقربائي

واحفادي واصدقائي وأودائي.

شیخ اسعد در اصفهان در نزد شیخ

ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد مدینی،

تحصیلاتی داشته و در سال ۶۲۸ق، در

مدرسه علائیه زیدیه از وی حدیثی را

شنیده و نقل می کند. او تا زمان هجوم

مغول به اصفهان، در این شهر



۶۳۳ق، اختلافات فرقه‌ای در

اصفهان چندان بالا گرفت که شافعیان به مغولان پیشنهاد کردند که چنانچه با ورود به اصفهان دست به کشتار حنفیان بزنند، آنان دروازه‌های شهر را به روی ایشان می‌گشایند. اما مغولان با ورود به اصفهان، حنفیان و شافعیان را یکسان به دم تیغ سپردند.^{۱۵}

از اینجا معلوم می‌گردد که شیخ اسعد در دستگاه خجندیان اصفهان بوده و با تصمیم آنها مبنی بر تسلیم شهر به مغولان، مخالفت نموده است.

شیخ اسعد در مقدمه همان کتاب، در ادامه می‌نویسد که بعد از بازداشت، به طریقی معجزه‌آسا از زندان آزاد گردید و بدون توجه به اهل و عیال و مال و منال، راهی عتبات عراق و پابوسی آستان امیرالمؤمنین (ع) در نجف اشرف گردید.

از طرف دیگر می‌دانیم که او در صفر ۶۳۵ق، در بغداد با ابن طاووس ملاقات داشته است. پس هجرت او به نجف در اوایل سال ۶۳۵ یا اواخر ۶۳۴ صورت گرفته است و بعد از آن، کتاب حاضر را

تالیف نموده است.

پس از این تاریخ، از سرگذشت وی اطلاعی در دست نیست و مورخان، تاریخ وفات وی را ۶۴۰ق، بدون ذکر محل درگذشت، یاد کرده‌اند.

شیخ اسعد فرزندی داشته اهل علم به نام معزالدین علی بن اسعد بن عبدالقاهر شفروه اصفهانی که ابن فوطی فقط نام وی را ذکر نموده است.^{۱۶}

آنچه مسلم است شیخ اسعد پیرو مذهب شیعی و از شیفتگان خاندان عصمت بوده است. سه نفر از بزرگان شیعه از وی نقل روایت می‌کنند، بدین اسامی: رضی الدین بن طاووس حلی، خواجه نصیرالدین طوسی و کمال الدین ابن میثم بحرانی.

در اغلب منابع او را استاد خواجه نصیرالدین طوسی ذکر نموده‌اند، اما اینکه خواجه چه درسی در نزد وی تحصیل نموده، اشاره‌ای بدان نشده است.

۱۵. دایرةالمعارف تشیع: ۲/۲۱۸

۱۶. مجمع‌الآداب، ابن فوطی: ۵/۳۴۲ (شرح حال ۵۲۲۱).



پیامبر (ص) نقل شده که دلالت به امامت حضرت علی (ع) می کنند. ۱۹

(۳) جامع الدلائل و مجمع الفضائل^{۲۰} یا جامع الدلائل و منبع الفضائل یا جوامع الدلائل فی مجامع الفضائل. نام اول و دوم در الذریعه و نام سوم در مقدمه مطلع الصباحتین ذکر شده است.

(۴) توجیه السؤالات فی حلّ الإشکالات^{۲۱} یا توجیه السؤالات فی تقریر الإشکالات.

(۵) رشح الولاء فی شرح الدعاء که شرحی است بر دعای معروف صنمی

۱۷. شیخ اسعد گوید که حدیثی را در سال ۶۳۸ق، در مدرسه علائیه زیدیه اصفهان از وی شنیده که در مقدمه کتاب مورد بحث نقل می کند. گویا این شخص، همان محمد مقدسی، ابن عبدالواحد مقدسی دمشقی (متوفای ۶۴۳ق) می باشد. برای شرح حال وی ر. ک: معجم المؤلفین، کحالة: ۲۶۳/۱۰

۱۸. در مقدمه مطلع الصباحتین از آن نام می برد.

۱۹. الذریعة: ۹۰/۱۶ و کتابخانه ابن طاووس: ۲۵۹

۲۰. الذریعة: ۵۲/۵

۲۱. الذریعة: ۴۷۶/۴

شیخ اسعد از بزرگان شیعه، همچون عمادالدین ابوالفرج علی بن سعیدبن هبة الله قطب راوندی، حدیث نقل می کند. او همچنین از ابوعبدالله محمدبن عبدالواحد مدینی روایت می کند. ۱۷

تالیفات

جلالت قدر و میزان عشق و علاقه شیخ اسعد به خاندان پیامبر (ص) از آثار و تالیفات وی به خسوبی واضح و هریداست. تمامی آثار وی در موضوع فضایل اهل بیت و اثبات حقانیت آنان است و همین امر، توجه بیشتر محققان شیعی را به آثار وی و جستجو و نشر آنها ایجاب می کند.

آثاری که از این دانشمند گرانقدر در کتابشناسیها شناسایی شده، عبارتند از:

(۱) فضیلة الحسین وفضله وشکایته ومصیبتة وقتله. ۱۸

(۲) الفائق علی الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین یا کتاب الفائق. ابن طاووس در کتاب «الطرائف» گوید: در این کتاب، احادیث معتبر و صریحی از حضرت



قریش. ۲۲ این کتاب در قرن دوازدهم هجری توسط مترجمی ناشناس به نام شاه سلطان حسین صفوی به فارسی ترجمه شده و مترجم، نام آن را «ضیاء الخافقین فی شرح دعاء الصنمین» نهاده است. ۲۳

۶) دیوان اشعار فارسی. ابن فوطی در شرح حال وی گوید که شیخ اسعد را دیوانی است به فارسی در هشت هزار بیت؛ ولی تاکنون اثری از این دیوان در منابع، شناسایی نشده است. ۲۴

۷) مطلع الصباحتین و مجمع الفصاحتین (کتاب مورد گفتگو).

هیچکدام از آثار ردیف اول تا ششم، از دستبرد حوادث دوران درامان نمانده و اکنون فقط بخشهایی از آنها در لابه لای کتابهای حدیثی نقل شده است. اما از کتاب هفتم، بخش هایی تا به امروز باقی مانده که موضوع همین مقال است و پس از این، درباره آن گفتگو خواهد شد.

مؤلف، پنج اثر اوک خود را قبل از اثر هفتم تألیف نموده است.

مطلع الصباحتین و مجمع الفصاحتین این اثر تنها تألیف باقی مانده از شیخ اسعد اصفهانی است. او در این اثر خود، با ابتکاری نو و جدید، به اثبات ولایت امیرالمؤمنین(ع) می پردازد. او تطبیقی انجام داده بین کتاب «شهاب الاخبار» قاضی قضاعی و «نهج البلاغه» سید شریف رضی. کتاب اوک، جامع احادیث نبوی و مورد اعتماد عامه و کتاب دوم، شامل کلمات علوی و مورد استناد خاصه می باشد.

شیخ اسعد با مطابقت احادیث این دو کتاب، این نتیجه را به اثبات رسانده که شمس ولایت، مولا امیرالمؤمنین(ع) در تمامی سخنان، حدیث و کلامی از حضرت پیامبر(ص) را مدنظر داشته است. او در این کار خود، راه نوینی را در پژوهش در ولایت گشوده که متأسفانه

۲۲. الدررمة: ۱۰۹/۱۰ و ۱۹۲/۸ و ۲۳۶/۱۱ و ۲۵۶-۲۵۷/۱۳؛ کتابخانه ابن

طاووس: ۴۹۳

۲۳. الدررمة: ۱۲۳/۱۵

۲۴. مجمع الآداب، ابن فوطی: ۳۳/۲



ارومیه ملاحظه نموده و در کتاب ذخائر الاسفار از آن یاد کرده است. در اول این نسخه، دستخطی از عبدالکریم بن ابی طالب، مشهور به حاج مقدس آقا ارومچی بوده که گویا نسخه نیز متعلق به ایشان بوده است. این نسخه به گواهی نقل آغاز و انجام کتاب توسط مرحوم خیابانی، کامل بوده؛ ولی متأسفانه فعلاً

۲۵. الذریعة: ۲۲/۲۰

۲۶. همان: ۲۷۸/۲

۲۷. طبقات اعلام الشیعة: ق ۱۷/۷

۲۸. مرحوم ملاعلی خیابانی تبریزی (متولد

۱۲۸۲ و متوفای ۱۳۶۷ق) از تراجم نگاران

و کتابشناسان خبیر قرن چهاردهم هجری

است. آثار او که از سی عدد تجاوز

می کند، مشحون از تحقیقات تاریخی،

رجالی و کتابشناسی است. از مهمترین

آثارش، علمای معاصرین، وقایع الایام در

پنج جلد و ذخائر الاسفار را می توان نام برد

که هر سه به چاپ رسیده اند. برای

شرح حال وی، بنگرید به وقایع الایام: جلد

سوم/ وقایع ماه رمضان؛ علمای

معاصرین: ۴۰۶-۴۱۰ نقباء البشر:

۴/۱۴۶۸؛ اعیان الشیعة: ۴۱/۳۰۵؛

مؤلفین کتب چاپی مشار: ۴/۲۲۷؛ مقدمه

ذخائر الاسفار چاپ شده در میراث

اسلامی: دفتر سوم/ ۶۲۵۶۲۱

تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است.

نام این کتاب، به دلیل در دست نبودن نسخه های آن، در منابع، گوناگون ذکر شده است. شیخ آقا بزرگ، نام آن را یک بار «مجمع البحرین و مطلع السعادتین»^{۲۵} و بار دیگر «اکسیر السعادتین»^{۲۶} ذکر نموده و در بار سوم^{۲۷} احتمال داده که هر دوی آنها یک کتاب باشند. اما با توجه به تصریح مؤلف به نام کتاب در مقدمه آن، جایی برای تردید باقی نمی ماند. او در مقدمه کتاب، نام اثر خود را «مطلع الصباحتین و مجمع الفصاحتین» ذکر نموده است.

نسخه های کتاب

از این کتاب، تا به حال دو نسخه شناسایی شده، بدین ترتیب:

۱- نسخه کتابخانه سلیمانیه اسلامبول، مجموعه شماره ۱۴۴۷. این نسخه در قرن نهم تحریر شده و قسم اول کتاب را شامل است و عکسی از آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۱۹۵ موجود است.

۲- نسخه ای که مرحوم ملاعلی خیابانی^{۲۸} صاحب علمای معاصرین، در



از سرنوشت آن، خبری در دست نیست. مرحوم خیابانی با درایت و تیزبینی خاص خود، بخشهایی از این کتاب را در سفرنامه خود (موسوم به ذخائر الأسفار)^{۲۹} درج نموده که فعلاً تنها بخشهای موجود از قسمتهای میانی و آخر این کتاب است.

تعلیقات حاج آقا مقدس ارومچی

مرحوم خیابانی دو یادداشت از صفحه اول کتاب، از یادداشتهای مرحوم شیخ عبدالکریم بن ابی طالب مشهور به حاج آقا مقدس ارومچی، نقل نموده که عیناً نقل می‌گردد:

کتاب مطلع الصباحتین و مجمع

الفصاحتین تألیف الشیخ

ابی السعادات سعیدبن عبدالقاهر بن

أسعد الإصفهانی الشیعی الإمامی

استاد الخواجه نصیرالدین الطوسی

والسید علی بن طاووس و ابن میثم

البحرانی قدس الله ارواحهم.

اقول: روی السید فی الإقبال عن

المؤلف (أسعد) رواية الغدير. وفي

کتاب نفس الرحمن للمولی الحاج

میرزا حسین النوری طاب مشواه فی الباب ۱۲، قال طاووس آل طاووس فی الفصل ۱۹، من الدرر الواقية: أخبرنی جماعة منهم ... وأخبرنی الشیخ السعید أسعدبن عبدالقاهر الإصفهانی فی مسکنی بالجانب الشرقی من دارالسلام یعنی بغداد فی صفر سنة ۶۳۵ عن الشیخ العالم علی بن سعید ابی الحسن الراوندی عن ابی جعفر محمدبن علی بن الحسن الحلبي عن جدی السعید ابی جعفر الطوسی عن الشیانی الی آخر السند عن ابی عبدالله علیه السلام الإختیارات الايام. فلاحظ.

(عبدالکریم بن ابی طالب)

۲۹. ذخائرالاسفار، سفرنامه علمی مرحوم

خیابانی است که در سال ۱۳۵۲ ق، به شهرهای خوی، ارومیه، زنجان، تهران، قم و مشهد انجام گرفته است و در آن، شرح حال عالمانی را که ملاقات کرده و کتابهایی را که مطالعه نموده، با خلاصه ای از مطالب هر کدام درج نموده است. این سفرنامه در سالنامه میراث اسلامی (دفتر سوم، ص ۶۲۱-۶۵۳ و دفتر چهارم، ص ۸۱-۱۳۰) به تصحیح نگارنده سطور به چاپ رسیده است.



و فرع من اصل، ثمرة من شجرة و واحدة
من عشرة و يوم من شهر و شهر من دهر
و نهر من بحر و ضوء من سراج و لؤلؤ من
تاج أو كجدار من دار و باب من مدينة
و شرع من سفينة و سهم من جعبة و ركن
من كعبة أو كقطر من سحب و سطر من
كتاب.

و امیسیر المؤمنین علی (ع) سید
الاصیاء، کان من سید الانبیاء فی
الدرجة الرفیعة و الوسيلة العظيمة
و الفضيلة الجسمة و القرابة القریة و المنزلة
الخصیصة مثل ما كانت الاوصیاء من
الانبیاء قبلهما و الزیادة؛ فإنه کان لكل نبیّ
وصیّان و وصیّ فی حیوته و وصیّ بعد وفاته
و امیر المؤمنین علی (ع) کان وصیّ رسول
الله (ص) فی حالتی حیوته و مماته؛ کیف
و قد کان منه جسمه و روحه و نفسه و دمه
و اخوه و صنؤه و صهره، كما أخبرنا به
الشیخ الشیخ الرشید أبو عبد الله محمد بن
عبد الواحد المدینی ثم الإصبهانی بقرائتی
علیه بالمدرسة العلامیة الزیدیة فی
الثانی عشر من ذی القعدة سنة ثمان

۳۰. منها عنارین چهارگانه و نشانه گذاری ها از
ماست.

گزیده ای از «مطلع الصباحین»

ما در اینجا تمامی مطالب انتخابی مرحوم
خیابانی را از کتاب مذکور درج
می کنیم^{۳۰} تا خوانندگان به اهمیت کتاب
واقف گردند. امید که روزی نسخه کامل
کتاب شناسایی، چاپ و منتشر شود. إن
شاء الله!

۱) از مقدمه کتاب

الحمد لله الذی مهّد قواعد الدین برسالة
محمد و أكدّ معاهد الیقین بامامة علی؛
أعنى رایات الإیمان بدولة محمد و أبدی
آیات الإیقان بحکمة علی؛ رفع أعلام
الإسلام بنبوّة محمد و وضع أحكام الأديان
بفتوة علی ...

... و علی اولادهما مصابیح الدجی
و مفاتیح الهدی و علی اصحابهما اولی
الفضل و النهی و العقل و الحجی و الهجرة
الاولی و السابقة العظمی فی الدنیا
و العقبی.

و بعد: فإنّ الاوصیاء من الانبیاء
(صلوات الله علیهم) من لدن فطرة آدم
الی الآخرین من هذا العالم كجزء من کلّ



وعشرين وستمة، قال اخبرنا ... (ومسنداً
حديث را سوق کرده تا) ... عن ابن الزبير
عن جابر ان النبي (صلى الله عليه وآله
وسلم) كان يعرفات وعلى تجاهه، فقال:
ياعلى! اذن متى ضع خمسك في
خمسى. ياعلى، خلقت انا وانت
من شجرة انا اصلها وانت فرعها
والحسن والحسين اغصانها من تعلق
بغصن منها ادخله الله الجنة.

وايضا حديث ديگر مسنداً از حضرت
امير (صلوات الله عليه) روايت کرده كه:
قال: قال رسول الله (صلى الله عليه
وآله وسلم): كنت انا وعلى نوراً بين
يدى الله تعالى من قبل ان يخلق آدم
باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
آدم سلك ذلك النور فى صلبه فلم
يزل الله سبحانه وتعالى ينقله من
صلب الى صلب حتى اقر صلب
عبدالمطلب فقسمه قسمين، فصير
قسماً فى صلب عبدالله وقسماً فى
صلب ابي طالب؛ فعلى منى وانا
منه، لحمه لحمى ودمه دمى، فمن
احبه فبِحبنى احبه ومن ابغضه
فببغضى ابغضه.

تا آنجا كه گوید:

فبقول الإتحاد فى ارواحهما
والإمتزاج فى أشباحهما والإيتلاف فى
طبائعهما وأخلاقهما يوجب تشابه
كلامهما وتوارد خواطرهما، فإن
مستقاهما من قلب ومفرعهما من ذنوب.
فلما تحقّق لى ذلك أردت ان التقط من
فرائد فوائد كلمتهما ما توافقا واقتبس، من
انوار حكمتهما ما تطابقا لفظاً ومعنى أو
لفظاً أو معنى، من كتابى الشهاب
القضوى القضاعى ومن النهج من جمع
السيد الرضوى الموسوى (رضى الله
عنهما وأرضاهما وغيرهما) ... ۳۱ وجدت
من آحاد الاخبار وأفراد الآثار وما احسن
ما قال الرضى الموسوى له (عليه السلام)
فى اثناء خطبته وكلامه (عليه السلام): هو
كلام الذى مسح من العلم الإلهى وفيه
عبقة من الكلام النبوى (صلى الله عليهما
وعلى أولادهما صلوة تبلغهما الى اشرف
منازل الكرامة وأفضل محال السلامة).

وإنا اسئل الله (تعالى) بجميل لطفه
وجزيل فضله أن يوقننى لإتمام هذا الجمع
البديع والنظم الغريب وإنى وإن لم أكن
۳۱. چیزی سقط شده است. (خیابانى)



السؤال في تقرير الإشكالات» وكتاب
«شرح الولاء في شرح الدعاء» وكتاب
«فضيلة الحسين وفضله وشكايته ومصيبته
وقتل» وكتاب «الفاثق على الأربعين في
فضائل أمير المؤمنين» وغيرها ...

... اذ تولد الدهر بيواتفه وعوائقه
وفجاء بقوارعه وطوارقه، أفى بفتن كقطع
الليل المظلم والبحر الملتطم من نجوم
طوالع ملاعين الكفار وهجوم قوارع
مخاذيل التتار، بالليل والنهار عن اليمين
واليسار حافين حول الناس، راكضين
حولهم، عامدين قتلهم فاشتبك الظلام
وانعكس الأيام وارتكس الأنام وانعكس
الإسلام وانتصب الأصنام وانقطع
الأرحام، فحارت العقول وطارت
القلوب وتاهت النفوس، فالناس في
اتباج امواج الحيرة غرقون وفي أغباش
الفتنة فرقون تلقون، حتى أراهم الله
بلطفه أنه لاحمى في الدنيا سوى حمى
رسول الله وحمى وصيه وخلفه الصالح
من ذريته الإمام المنتظر المهدي ... الذى
أشار اليه رسول الله (ص) وأمر الناس
بالإلتجاء اليه والإجتماع عليه وعند
اشتعال نوائد الفتنة المظلمة بالهجرة اليه

أحسبني من اهله، ما كنت أسبق بمثله
سميته كتاب «مطلع الصباحتين ومجمع
الفصاحتين».

وربما يوجد من كلام أمير المؤمنين (عليه
السلام) ما هو مطابق لكلام رسول الله (صلى
الله عليه وآله) في أثناء خطبة طويلة أو خلال
وصية بليغة ما لا يفهم تناسبهما وتطابقهما
لفظاً أو معنى إلا بتدبر وتفكر، فأوردت تلك
الخطبة بجملتها نظراً على انتظام الكلام
وحصول المرام في ذلك المقام.

وأنا أرجو ببركة هذا السعى الجميل
والكد الطويل أن يرزقنى الله (تعالى)
بشفاعة خير الثقلين وأحدهما وكرامة
أبى السبطين وولدهما، حصول
السعادتين ووصول نعمتين وخير الدارين
وفوز المنزلين؛ فإن الله لا يضيع أجر من
أحسن عملاً.

(٢) در ادامه مقدمه (حكايتى و كرامتى)
ثم أعلم ايها الخلل الصديق والحب
الرفيق أنه لما فرغت من جمع هذا الكتاب
البديع ووقفت لجمع كتب في فضائل
أمير المؤمنين على، كـ«جوامع الدلائل في
مجامع الفضائل» وكتاب «توجيه



والترقب لظهوره والترصد لحضوره .

فعند ذلك لزمنى امضاء عزيمتى
واخلاص نيتى فى التوجه الى المشاهد
المعظمة ومواضع الغيبة من غير ريبة؛ فلماً
ازمعت العزيمة واخلصت النية وكنت
حينئذ خادماً لمخدوم بالعراق، لم يكن لى
التوجه إلا بعد إذنه وإجازته وحكمه
وإشارته، فاستجزت منه، فأبى، فلم ازل
ابالغ وهو يدافع الى أن مضى ثلث سنين
وجاءت عساكر الكفار بجماهرها وطائفة
التار بحذافيرها الى اصفهان التى هى بها
مسكنتى ومسقط رأسى وبها اهلى
واولادى وأقرباى واحفادى واصدقائى
واودائى، لتخريب بيضتها وتعذيب
جماعتها واستيصال شافتها .

وكنت يومئذ عند مخدومى بالقلعة
الوشاقية، مضطرب الحال، مكتئب
البال، كثير البلبال، بسبب الاهل والعيال
وما أدخرته مدة عمرى من الاسباب
والاموال وذلك كله على خطر فى صدمة
ملاعين الكفار ومخاذيل التار - أبادهم
الله ولا اعادهم .

وهذا الضعيف فى تقلب واضطراب إذ
أرسل اليه مخدومه بأمره باللحاق الى

زعيم الكفار لتبليغ رسالته والإعتذار عن
تخلف خدمته واطهار الإخلاص فى
طاعته وجمع عساكره لديه وعرض خيله
ورجله عليه والتماس الحاجة منه وتهنية
قدومه .

فلماً سمع الضعيف هذا الكلام كله،
قلت فى نفسى، سبحان الله من أناس
ضعف الإيمان فى قلوبهم وتمكّن الظلم
والعدوان فى نفوسهم، يتعاونون على
الكفر والطغيان ويتهاونون فى دين
الإسلام، يعظمون شأن أعداء الله
ويختارون رضاهم على رضا الله، إذ
استأذنهم فى سفر خير، لا ياذنون، ثم
يامرونهم بنصرة الكفار ويبالون كأنهم
للدنيا خلقوا وبطاعة الكفر أمروا .

وهو مع ذلك كله لا يزال يبعث الى بعد
مرة ويوعدنى أخرى، ويشرفنى ساعة
ويعتفنى أخرى، إذا اضطرت، قلت أيها
الأمير والله إن أمرك يهاننى وقتلى
واجتياح شافتى وأصلى وفعلك بى
الافاعيل وهمك بى الهموم، أحب اليه
من أن يراهم عيناه ويسمع كلامهم أذناه،
فها أنا بين يديك فاقض ما أنت والله
المستعان .



الأحوال وتقرير الأشغال على الحال
والزيادة على ما هو المراد.

فردّ الضعيف عليه قوله وقال لا يخفى
عليك وعلى من فى العراق من أكابرها
وأصاغرها أنه من منذ ثلاث سنين عازم
على زيارة أمير المؤمنين (عليه السلام)،
كيف يغير بشيء دونها.

فلم يبق له سبيل إلا خلاصه، فنزل
تلك القطعة من غير تلفت عن يمين
ولاشمال ولا تفحص حال ولا تفقد عماد
ولامال فاحتمل وحشة الطريق ووحدة
الرفيق وفرقة الصديق وبعد السفر وقلة
المساعد وكثرة المعاند من صادق نيته
وصفاء عقيدته، إذ كان خوفه على دينه
اعظم من خوفه على نفسه وكان هلاك
نفسه أهون عليه من هلاك دينه، فهاجر هو
ومن معه الى أمير المؤمنين وخلفه الصالح
القائم المهدي (صلوات الله عليهما).

تا آنجا كه گوید این مهاجرت من به
سوى عتبات عالیات، مشتمل بر این
كرامت بود.

لزمنى ایرادها متى واثباتها شكراً
لجميل لطفه وعنايته وافتخاراً بانعامه
الشامل ومنته الواصل وليعلم أنه (عليه

فغضب عليه بهذا الكلام الفصيح
والقول الفصيح وحبسه فى الحال وعزله
من الأشغال واسقطه عن المكان الجسيم
والمنزل الخطير، ثم اخذ منه ما بقى من
الاموال وانتزع من يده ما ملكه من الدواب
والاسباب حتى لا يبقى عليه لبد ولا سبد
من التآلد والطارق.

والضعيف فى هذه الشدة بهذه
الصفة، طيب القلب فارغ البال، ينتظر من
صنع الله ساعة فساعة، لطائف الله الخفية
ويتوقع من فضل الله (تعالى) لحظة فلحظة
صنائع الله الجليلة وهو معه على ذلك
الإحتجاج واللجاج والجدال والمحال وهو
يستعيز بالله (تعالى) من شره وردّ كيده
فى نحره ويستغيث بامير المؤمنين فى ليله
ويومه حتى أراه الله (تعالى) ليلة فى منامه
كان أمير المؤمنين علياً (عليه السلام) ويده
سيف مسلول قائم على رأسه اخذ بناصيته
يجرّه ويسدّده ويقول له: مالك ولا صادقاً
لى حتى متى، خلّ سبيله وإلا ضربت
بهذا السيف عنقك!

فانتبه فزعاً مرعوباً، فبعث فى الحال
ستعطفه ويستميل قلبه ويعد بالمواعيد
الحسنة بردّ الاسباب والاموال وجبر



الحكمة أتى كانت؛ فإنَّ الحكمة تكون في صدر المناق فتختلج في صدره حتى يخرج فتسكن الى صواحبها في صدر المؤمن.

ذم و قدح غدر

قال النبي (ص): لكلّ غادر لواء يوم القيمة بقدر غدرته يعرف به.

وقال على (ع): ولولا كراهية الغدر كنت أدهى الناس ولكن كلّ غدره فجرة وكل فجرة كفره ولكلّ غادر لواء يوم القيمة يعرف به.

مدح و وصف عالم و متعلّم

قال النبي (ص): العالم والمتعلّم شريكان في الخير.

وقال على (ع) لكميل بن زياد: الناس ثلاثة: فعالم ربّاني ومتعلّم على سبيل نجاة وهمج رعاع أتباع كلّ ناعق، يميلون مع ربح، لم يستضيئوا بنور العلم ولم يلجؤوا الى ركن وثيق. ياكميل، العلم خير من المال؛ العلم يحرسك وأنت تحرس المال والمال تنقصه النفقة والعلم يزكو على الإنفاق وضيع المال يزول بزواله والحكم حاكم والمال محكوم عليه.

السلام) غير غافل عن حركات المؤمنين وسكناتهم والإستعانة به واستغاثتهم أين كانوا في مشارق الأرض ومغاريها في شدّة ورخاء أو نعمة وبلاء.

٣) بخشهایی از متن کتاب

اتفاق و ذمّ نفاق و اختلاف كلمه

قال النبي (ص): الجماعة رحمة والفرقة عذاب.

وقال أمير المؤمنين (ع): الزموا السواد الاعظم فإنّ يدالله على الجماعة وإياك والفرقة فإنّ الشاذ من الناس للشيطان كما أنّ الشاذة من الغنم للذئب وإياكم والتلون في دين الله فإنّ جماعة فيما تكرهون من الحقّ خير من فرقة فيما تحبّون من الباطل وإنّ الله سبحانه لم يعط أحداً بفرقة خيراً منّ مضى ولا منّ بقى.

وصف حكمت و اخذ حكمت ولو از مناق

قال النبي (ص): الحكمة ضالة المؤمن؛ كلمة الحكمة ضالة كلّ حكيم.

وقال على (ع): الحكمة ضالة المؤمن؛ فخذ الحكمة ولو من اهل النفاق؛ خذ



وأنهما لا يقربان من أجل ولا ينقصان من رزق وأفضل ذلك كلمة حق عند أمير جاثر.

رضا بر عمل

قال النبي (ص): من أحبّ عمل قوم خيراً كان أو شراً كان كمن عمله .

وقال علي (ع): الراضى يفعل قوم كالداخل فيه معهم وعلى كل داخل فى باطل ائمان، إثم العمل به وإثم الرضا به .
(وقال عليه السلام:) ايها الناس إتما ما يجمع الناس الرضا والسخط وأما عقر ناقة ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما عمّوه بالرضا . فقال سبحانه: «فعمقروها فاصبحوا نادمين» .

ذم غضب و مدح كظم غيظ

قال النبي (ص): من كظم غيظاً وهو يقدر على إنفاذه ملأه الله قلبه أمناً وإيماناً .

وقال علي (ع): واكظم الغيظ واحلم عند الغضب وتجاوز عند القدرة واصفح

۳۲ . الخطبة: وقائع الأيام، مجلد ماه صيام، ص ۲۷۱ (خيابانى)

ذم بخل

قال النبي (ص): لا يجتمعان فى مؤمن البخل وسوء الخلق . (وقال ايضاً:) أى داء ادوى من البخل؟

وقال علي (ع): البخل جامع لمساوى العيوب وهو زمام يقادبه الى كل سوء .

وصف قرآن مجيد

قال النبي (ص): القرآن هو الدواء، القرآن غنى لا فقر بعده ولا غنى دونه .
وقال علي (ع): انه ليس لاحد بعد القرآن من فاقة ... الخطبة ۳۲ .

امريه معروف ونهى ازمنكر مركز تحقيق
قال النبي (ص): كلام بنى آدم كلّه عليه لاله، إلا امر بالمعروف أو نهى عن المنكر أو ذكر الله .

وقال علي (ع): لا تتركوا الامر بالمعروف والنهى عن المنكر فيولى عليكم اشراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم وما أعمال البر كلّها والجهاد فى سبيل الله عند الامر بالمعروف والنهى عن المنكر إلا كنفته فى بحر لجى وإن الامر بالمعروف والنهى عن المنكر لخلق الله تعالى



مع الدولة، يكن لك العافية وإياك والغضب فإِنَّه جند عظيم من جنود إبليس . إِيَّاكَ والغضب فإِنَّه طيرة من الشيطان وكن لنفسك مانعاً رادعاً ولنزقك عند الحفيظة واقماً قامعاً .

ذمّ و قدح فقر

قال النبي (ص): كاد الفقر أن يكون كفراً .

وقال علي (ع): الفقر الموت الأكبر، الفقر يخرس الفطن عن حجته .

همّ الدّين

قال النبي (ص): إِيَّاكُمْ وَالدِّينَ، فَإِنَّه هَمٌّ بِاللَّيْلِ وَمِذْلَةٌ .

وقال علي (ع) في دعائه: اللهم إني أسئلك العافية من دّين تخلق به وجهي ويتشعب به ذمّي ويطول بممارسته شغلي وأعوذ بك من همّ الدّين وذكره وشغل الدين وسهره وأعوذ بك من ذلته في الحياة وتبعته بعد الوفاة .

الإيمان .

وقال علي (ع): الوفاء لأهل الغدر غدر عند الله والغدر لأهل الغدر وفاء عند الله؛ إنّ الوفاء توأم الصدق ولا أعلم جنة أوفى منه ولا يعذر من علم كيف المرجع ولقد أصبحنا في زمان اتخذ أكثر أهله الغدر كيساً ونسبهم أهل الجهل فيه الى حسن الحيلة ما لهم قائلهم قديري الحول القلب وجه الحيلة ورنها مانع من الله ونهيه فيدعها رأى العين بعد القدرة عليها ويتهى فرصتها من لا حربحة له في الدين .

ذمّ الفقر

قال النبي (ص): إنّ أشقى الأشقياء من اجتمع عليه فقر الدنيا وعذاب الآخرة .

وقال علي (ع): يا بني إني أخاف عليك الفقر، فاستعد بالله منه، فإنّ الفقر منقصة للدين، مدهشة للعقل، داعية للمقت .

حاصل مال دنيا

قال النبي (ص): ليس لك من مالك

وفا به عهد

قال النبي (ص): إنّ حسن العهد من



الهدى كلمة التقوى .

وقال على(ع) : أفيضوا في ذكر الله فإنه أحسن الذكر وارغبوا فيما وعد المتقين فإنَّ وعده اصدق الوعد واقتدوا بهدى نبيكم فإنه أفضل الهدى واستنوا بالسنة فإنها أهدى السنن وتعلموا القرآن فإنه أحسن الحديث وتفقهوا فيه فإنه ربيع القلوب واستشفوا بنوره فإنه شفاء الصدور واحسنوا تلاوته فإنه أنفع القصص .

اشد البلاء والعمى والمرض

قال النبي(ص) : شد العمى عمى

القلب .

وقال على(ع) : ألا وإن من البلاء الفاقة وأشد من الفاقة مرض البدن وأشد من مرض البدن مرض القلب . ألا وإن النعم سعة المال والفضل وأفضل من سعة المال صحة البدن وأفضل من صحة البدن

٣٣ . ودر حاشیه مسطور است : «فی باب

الهجرة من البحار قال (صلى الله عليه

وآله) : ما نفعنى مال قطّ ما نفعنى مال

خديجة . عبدالكريم بن ابى طالب .

(خيابانى)

إلا ما أكلت فافيت او لبست فابلت او تصدقت فامصيت .

وقال على(ع) : يا بنى لا تخلفن ورائك شيئاً من الدنيا، فإنك تخلفه لاحد رجلين، أما رجل عمل فيه بطاعة الله فسعد بما شقيت به وأما رجل عمل فيه بمعصية الله فكنت عوناً له على معصيته وليس احد هذين ان تؤثره على نفسك ... الخطبة .

وصف مال طيب

قال النبي(ص) : نعم العون على

تقوى الله المال . ٣٣

وقال على(ع) : من آتاه الله متالاً فليصل به القرابة وليحسن منه الضيافة وليفك به الاسير والعانى ويعط منه الفقير والغارم وليصبر نفسه على الحقوق والنوائب ابتغاء الثواب ، فإن فوزاً بهذه الخصال شرف مكارم الدنيا ودرك فضائل الآخرة .

افضل واحسن جملة اى از مقاصد مهمه

قال النبي(ص) : اصدق الحديث كتاب

الله واحسن الهدى هدى الانبياء واوثق



تقوى القلب .

أهل الهوى منسأة للإيمان ومحضرة
للشيطان .

منع علم و حكمت و نجات

بودن ايشان (عليهم السلام)

ذمّ عجب و خودپسندی

قال النبي (ص) : لو لم تذنبوا الخشيت
عليكم ما هو أشدّ من ذلك ، العجب
العجب .

قال النبي (ص) : مثل أهل بيتي مثل
سفينة نوح من ركب فيها نجا ومن تخلف
عنها غرق .

وقال على (ع) : إياك والإعجاب
بنفسك والثقة بما يعجبك منها وحبّ
الإطراء فإنّ ذلك من أوثق فرص الشيطان
فى نفسه ليمحق ما يكون من إحسان
المحسن .

وقال على (ع) : نحن شجرة النبوة
ومحطّ الرسالة ومختلف الملائكة ومعادن
العلم وينايع الحكمة ، ناصرنا ومحبنا
ينتظر الرحمة وعدوتنا ومبغضنا ينتظر
السطوة .

مدح زهد و ورع

قال النبي (ص) : ياموسى ، إنّه
لم يتصنع المتصنعون الىّ بمثل الزهد فى
الدنيا ولم يتقرب الىّ المتقربون بمثل الورع
عمّا حرمت عليهم .

جليس صالح و جليس سيئ

قال النبي (ص) : مثل الجليس الصالح
مثل الدارى إن لم يجذك من عطره علقك
من ريحه ومثل الجليس السوء مثل صاحب
الكيران إن لم يحرقك من شرر ناره علقك
من دخانه .

وقال على (ع) : الزهادة قصر الأمل
والشكر عند النعم والورع عن المحارم ؛ فإن
عزب ذلك عنكم فلا يغلب الحرام صبركم
ولاتنسو عند النعم شكركم فقد أعذر الله
اليكم بحجيج مسفرة ظاهرة وكتب بارزة
العذر واضحة .

وقال على (ع) : قارن أهل الخير تكن
منهم وبائن أهل الشرّ تبين عنهم ؛ احذر
صحابة من يضل رأيه وينكر عمله فإنّ
الصاحب معتبر بصاحبه وإياك ومصاحبة
الفسّاق فإنّ الشرّ بالشرّ ملحق مجالسة



و مسافریودن فقیر در ارومیه، همین
قدر میسور و مقدور گردید.
(خیابانی)

۴) خاتمه کتاب

در آخر کتاب گوید:

بالیمن والبركة كمل هذا الكتاب فى
الجمع بين الحكم المصطفوية
والمرتضوية، مستخرجاً من كتابى
الشهاب القضى والنهج الرضى
فى الاخبار والآثار من كلامى النبى
والوصى (عليهما السلام) محفوظاً
فيهما توافق الفاظهما وتطابق
معانيهما من الكلمات الطيبات
والمواعظ الكافية والفصايح
الشافيات ... *

و مرحوم خیابانی در پایان افزوده

است که:

كلمات مبارك حضرت رسول و
حضرت امير(صلوات الله وسلامه
عليهما) در این نسخه شریفه بسیار
بود ولى به واسطه امانت بودن نسخه

* برای شرح حال مؤلف (شیخ اسعدبن
عبدالقاهر اصفهانی) به منابع زیر مراجعه
شود:

دایرة المعارف تشیع: ۱۳۰/۲

لفت نامه دهخدا: اسعدبن عبدالقاهر

ریاض العلماء، افندی: ۸۲/۱

تلخیص مجمع الآداب، ابن فوطی: ۳۳/۲

اعیان الشیعة، عاملی: ۲۹۷/۳

طبقات اعلام الشیعة، شیخ آقابزرگ: ۱۷/۷

امل الأمل: ۳۲/۲

مستدرک الوسائل: ۵۷۳/۳

روضات الجنات: ۶/۲

هدية المعارفین: ۲۰۵/۱

معجم رجال الحديث، خویی: ۸۶/۳

معجم المؤلفین، كحالة: ۲۴۷/۲

مجله تراثنا، شماره ۲۹، ص ۴۹-۵۰

احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی،

مدرّس رضوی: ۱۶۹

کتابخانه ابن طاووس: ۲۳ و ۲۵۹ و ۴۹۳

